

## امام خمینی و سازمان مجاهدین خلق

### مقدمه

پیدایش «سازمان مجاهدین خلق ایران» در اواسط دهه ی 1340 معلول شرایطی است که رژیم پهلوی پس از سرکوب قیام 15 خرداد و تبعید رهبر قیام به ترکیه و سپس عراق و دستگیری تعداد بی شماری از مبارزان و نخبگان سیاسی و مذهبی و در بن بست قراردادن گروهها و احزاب آزادی خواه، دوران جدیدی از حکومت استبدادی و سرکوب گرانه ی خود را آغاز کرد.

بنیان گذاران سازمان (محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان)، قبل از آن عضو نهضت آزادی ایران و از شاگردان مرحومان، طالقانی و بازرگان به شمار می آمدند. آنان معتقد بودند که در شرایط جوّ خفقان و انسداد سیاسی، خشونت را باید با خشونت پاسخ داد و در برابر مشی مسالمت آمیز و حرکت قانونمند بایستی مشی مسلحانه را در برابر رژیم اتخاذ نمود. این باور قبل از آن در آخرین دادگاه بازرگان در سال 1342، توسط وی به رژیم هشدار داده شده بود:

... ما آخرین نفراتی هستیم که در این دادگاه به اتهام سیاسی محاکمه می شویم و اعتماد به رژیم داشته و می خواستیم از طریق انتخابات دست به اصلاحات بزنیم. بعد از ما زبان تفنگ سخن خواهد گفت [جعفریان 1381: 214].

از آن پس (سال تأسیس 1344)، رهبران و اعضای سازمان در شرایط پیچیده ی امنیتی به خانه های امن تیمی رو آورده و در یک طرح تشکیلاتی و در قالب شاخه های مختلف به تحقیق گسترده ای در موضوعات مختلف فلسفی و سیاسی مبادرت ورزیدند. این دوره به مدت 6 سال به طور انجامید و حاصل آن چهار رساله و جزوه ی درون گروهی به نامهای «شناخت»، «راه انبیا و راه بشر»، «تکامل» و «اقتصاد به زبان ساده» بود. همچنین رساله ی «امام حسین» را می توان به این مجموعه اضافه کرد [میثمی ج 1: 333].

به موازات اقدامات فوق در اواخر دهه ی 1340، عده ای از اعضای سازمان به منظور آموزش دوره های چریکی و آمادگی لازم برای ورود به عرصه ی مبارزات مسلحانه، عازم اردوگاههای فلسطینیان در کشورهای لبنان، سوریه و اردن شدند. واقعیت آن است که در آن سالها به دلیل گسترش مبارزات چریکی و مسلحانه، در اغلب کشورهای اسلامی و جهان سوم و جاذبه ی خیره کننده ای که از این طریق به دست آمده بود، جوّ سیاسی داخل کشور در میان روشنفکران و روحانیون مبارز به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود. مؤسسين و اعضای اولیه ی سازمان به دلیل سابقه ی اسلامی و ارتباطاتی که از قبل با شخصیتهایی مذهبی همچون مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی، آیت الله مطهری و شهید بهشتی داشتند، به سرعت توانستند نظر اعتماد بسیاری از شخصیتهای سیاسی و مذهبی و متدینین بازار و اصناف را به خود معطوف ساخته و از حمایتهای مادی و معنوی آنان برخوردار شوند [میثمی ج 1: 41، 101، 327]. نکته ی دیگر آنکه، بر اثر پیدایش گروههای چپ (مارکسیست) در ایران (سازمان چریکهای فدایی خلق) و پیشی گرفتن آنها در مبارزه ی چریکی (واقعه ی سپاهکل)، حمایت گروهها و شخصیتهای مذهبی - سیاسی از مجاهدین را تسریع می بخشید.

بنیان گذاران و بیش از 90% از کادرهای اصلی سازمان قبل از هرگونه اقدامی علیه رژیم، در شهریور 1350 پس از 6 سال تلاش مداوم و مخفیانه، توسط تورهای پلیس و ساواک (که از قبل با نفوذ در شبکه ی مجاهدین آنها را شناسایی کرده بودند) دستگیر و همگی به مجازاتهای اعدام و حبسهای طویل المدت محکوم گشتند. این واقعیت تلخ را باید پذیرفت که به دلیل شرایط اختناق و عدم ارتباط گسترده آنان با متفکران دینی و سیاسی، مضمون و محتوای فکری مجاهدین و آثار مکتوب آنها از دید روحانیون و رهبران مذهبی به دور ماند و تنها پس از حوادث سال 1350 و دستگیری رهبران مذهبی و زندگی مشترک در زندان شاه منتهی به شناخت کامل از تفکر و ایدئولوژی مجاهدین در نزد حامیان مذهبی آنها گشت. این موضوع زمانی علنی و شفاف شد که سازمان در سال 1354 رسماً تغییر مواضع ایدئولوژیک خود را از اسلام به مارکسیسم به اطلاع همگان رساند و از آن پس، دوران ادبار و فروپاشی سازمان فرا رسید.

واقعیت آن است که با وجود سپری شدن سالیان سال از آن ماجرا و به دلیل شتاب حوادث پس از پیروزی انقلاب و پیدایش رویدادهای مهم ملی و بین المللی و درگیر شدن کشور با مسائل مختلف داخلی و جهانی و همچنین پیدایش و شتاب جریانات فکری و سپهر جدید اندیشه های سیاسی و فلسفی و پیدایش نسلهای جدید در کشور، رمز گشایی از جعبه ی اسرار سازمان آن طور که بایسته ی آن باشد، تاکنون انجام نشده است. از این رو انتشار خاطرات عناصر مؤثر و اولیه ی سازمان می تواند پرده هایی از رازها و ناگفته های آنان را کنار زده و در روشن کردن زوایای تاریک گامی به پیش برداشته شود.

مهندس لطف الله میثمی، دانشجوی دانشکده ی فنی دانشگاه تهران (1338-342) در سال 1342 به مدت 7 ماه به جرم فعالیت سیاسی و همکاری با نهضت آزادی ایران در زندان شاه، زندانی بود. وی پس از آزادی جزء حلقه ی اول دوستان محمد حنیف نژاد،

به جمع بنیان گذاران سازمان مجاهدین پیوست و در دستگیری دسته جمعی آنان، در شهریور سال 1350 برای بار دوم به زندان افتاد. در دادگاه نظامی به دو سال حبس محکوم شد. وی پس از آزاد شدن و سپری نمودن 7 ماه زندگانی علنی، در سال 1353 مجدداً به سازمان پیوست و در شرایطی که سازمان در فاز ایدئولوژیک قرار داشت و هیچ گونه برنامه و طرحی برای فعالیت نظامی در دستور کار نبود، وی را مکلف ساختند که در مسیر رژه نیروهای نظامی شاه به مناسبت سالروز کودتای 28 مرداد بمب گذاری کند. وی در شب 28 مرداد هنگام آماده ساختن وسایل تخریب در خانه تیمی، با انفجار بمب دچار سانحه شد و علاوه بر قطع شدن دست خود برای همیشه چشمان خود را نیز از دست داد.

خاطرات لصف الله میثمی تاکنون در دو جلد منتشر شده است. جلد اول تحت عنوان از نهضت آزادی تا مجاهدین از سوی نشر صمدیه، بدون تاریخ چاپ، در 507 صفحه و جلد دوم تحت عنوان آنها که رفتند توسط همان ناشر در بهار سال 1382 در 508 صفحه به چاپ رسیده است. جلد اول از دوران کودکی شروع می شود و به دستگیریهای سال 1350 ختم می یابد. جلد دوم با دستگیریها و ماجراهایی قبل از آن شروع می شود و با حادثه ی انفجار و معلول شدن وی در سال 1353 پایان می یابد.

میثمی در این دو جلد تلاش کرده فضاهای سیاسی و مبارزاتی دهه های 1330 تا 1350 را به تصویر کشاند، به ویژه مطالب و مسائل ناگفته از سازمان مجاهدین را برملا سازد. مع ذلك قلم و نگاه او به گونه ای است که هنوز بعضی از اجزاء و زوایای تاریخ سازمان برای وی نیز روشن نشده و با تردید و اما و اگر به طرح آنها می پردازد. به مسائلی همچون ماهیت کار تقی شهرام (عامل اصلی انحراف سازمان از اسلام به مارکسیسم)، بحرانهای اخلاقی در سازمان، نقش و جایگاه مجید شریف واقفی در تغییر و تحولات سازمان، اصالت کار فرهنگی یا مشی مسلحانه پرداخته و از همه مهم تر با وجود آنکه وارد حريم حلقه ی اول مجاهدین اولیه و بنیان گذاران سازمان شده است، از نقد و تنقید جدی و جمع بندی نهایی نسبت به مبانی و نگاه ایدئولوژیک آنان، خودداری ورزیده و خواننده را همچنان در جایگاه پرسش گری تنها می گذارد.

با این همه، وی در بسیاری از موارد شجاعانه و از موضع فراسازمانی به نقد و انتقاد جدی نسبت به اندیشه و عملکرد سازمان و بعضی عناصر آن پرداخته و صادقانه حقایق را اشارت رفته است. نکته ای که در خلال بخشهای مختلف خاطرات وی به چشم می آید، صداقت و سادگی در گفتار اوست. در این رابطه، او ابایی ندارد که از خود انتقاد کند و حتی به ماجرای بازجویی در زندان اول (پس از حوادث 15 خرداد) که منتهی به لود دادن یکی از هم رزمان خود به نام حاج آقا آسایش انجامید، اشاره کرده است. وی از این حادثه به عنوان بحران اخلاقی نام می برد:

... این هم بحران اخلاقی دیگری برای من شد که چرا اسم ایشان را گفتم؟ چه ضرورتی داشت که این کار را بکنم؟ به خصوص که بعدها فهمیدم آن زمان، باز جویها می خواستند بازجویی را تمام کرده و مرا به زندان بفرستند [ میثمی ج 1:183 ].

او در صفحات بعد اشاره به انتقادات تند دانشجویان نسبت به بازجویی مهندس بازرگان پرداخته که چرا وی اسامی شورای مرکز انجمن اسلامی دانشکده ی فنی را در اختیار بازجوها قرار داده است و از کار مشابهی که خود انجام داده بود، به عنوان عذاب وجدان نام می برد [ میثمی ج 1:188 ].

#### ارتباط با روحانیون و شخصیتهای مبارز مذهبی

یکی از ویژگیهای میثمی که موجبات حریت و آزاداندیشی وی از حصار تشکیلاتی را فراهم ساخته و در نتیجه پایبندی او به اصول و مبانی مذهب را تاکنون به همراه داشته است، ارتباط و علاقه مندی ایشان به شخصیتهای همچون امام خمینی، شهید بهشتی، مرحوم طالقانی و شهید رجایی است که اندیشه های مبارزاتی و اعتقادی اصیل اسلامی را دنبال می کردند.

وی در بخشی از این خاطرات به ارتباط خود با مرحوم رضا اصفهانی (1) و شهید مطهری در مدرسه ی مروی تهران اشاره می کند. «در آن تاریخ «منصور»، نخست وزیر، به تازگی مقتول شده و مطهری از شنیدن خبر آن بسیار شاد و مسرور گشته بود». همچنین به ملاقات خود با شهید بهشتی بعد از آزادی از زندان اشاره دارد که در آن دیدار شهید بهشتی بعد از انتقاداتی که به نظریه ی شناخت مجاهدین وارد می سازد، اظهار می دارد:

ما با شناخت امثال شما مجاهدین را تأیید می کنیم، اگر شناسیم و چهره ها ناشناخته باشند، نمی توانیم تأیید کنیم [ میثمی ج 1:275 ].

میثمی درباره ی ارتباط خود با شهید رجایی صحبتهای بیشتری دارد. او شهید رجایی را انسانی فاضل، فداکار و بسیار با خلوص معرفی کرده به طوری که همواره در کوران مشکلات فکری و سازمانی با او مشورت می کرد و همواره اعتقادات خود را به او عرضه می نمود و از او پاسخ می گرفت [ میثمی ج 2:300 ]. میزان علاقه مندی وی به رجایی و رجایی به او تا آنجا بود که در هنگام زندگانی مخفی، خبر سلامتی اش را هر روز به اطلاع رجایی می رساند [ میثمی ج 2:338 ]. وی جلسات متعددی با رجایی و در نقاط کوهستانی تهران برگزار می کرد. «من و توسلی و آقای رجایی قرار گذاشتیم و رفته بودیم طرفهای فشم و جلسه داشتیم» [

میثمی ج 2:338 ] .

مقاومت ، ایثارگری و رازداری شهید رجایی آن چنان برای رهبری سازمان و اعضای مرتبط با وی محرز بود که از قول بهرام آرام (یکی از رهبران سازمان در سال 1353) می نویسد :

بهرام آرام می گفت با تعقیب و مراقبت یا دستگیری آقای رجایی ، می توانند به تمام سازمان برسند... اما آقای رجایی پس از دستگیری در زمستان سال 53 و شکنجه های بسیار حتی رابطه اش با مرا هم نگفته بود تا جایی که حتی در زندان اوین به مسعود رجوی و بچه های آنجا هم از ارتباطش با من حرفی نزده بود، البته من این خودداری را در او سراغ داشتم و به خوبی با این ویژگی شخصیت او آشنا بودم . او انسانی خوددار، راز نگه دار و مصمم بود [ میثمی ج 2:426 ] .

#### طرح انشعاب از سازمان مجاهدین

میثمی در بخشی از خاطرات خود به حوادث تلخ برخورد های انحرافی سازمان و بحث های ایدئولوژیکی اشاره کرده و در مرحله ای ارائه می کند که به کمک رجایی و سایر شخصیت های موجه ، انشعابی در سازمان به وجود آورد. هم زمان با انتقادات تندی که وی به بهرام آرام داشته ، می گوید :

هم زمان به فکر انشعاب بودم . گروهی که در نظر داشتم شامل محمدمتقی ، (2) مصطفی ، (3) احمد جلالی ، (4) رجایی ، توسلی (5) و غرضی (6) بودند که هر کدام زیرمجموعه ای داشتند و به آیت الله طالقانی ، دکتر بهشتی و مهندس بازرگان وصل بودند. به سبب ی آقای رجایی قرار ملاقات با آیت الله طالقانی گذاشتیم تا در جلسه ی دیداری مسائل و مشکلات سازمان را با ایشان در میان بگذاریم [ میثمی ج 2:333 ] .

از بیانات فوق برمی آید که میثمی در اوج حضور در سازمان همچنان به شخصیت هایی چون بهشتی ، رجایی ، شریعتی و بازرگان دلبسته است و آنان را مرجع رفع مشکلات فکری و ایدئولوژیکی خود می داند و از سوی دیگر ، آنان نیز همان طور که در صفحات گذشته از قول شهید بهشتی اشاره شد، او را یک جوان مسلمان ، مبارز و رزمنده ی مورد اعتماد می دانستند .

#### بمب گذاری در مسیر رژه ی نظامیان : مأموریت مقدس یا ترور میثمی ؟

میثمی می گوید :

من برداشتهای خود را از انحراف سازمان در دفتر کلاسور می نوشتم و ظاهراً در غیاب من بهرام آرام آنها را کشف کرده بود و به همین دلیل در مقطعی که سازمان در فاز ایدئولوژیکی قرار داشت ناگهان عملیات نظامی را توسط من طراحی کرد و من از باب اینکه برچسب عاقبت طلبی و انگ خرده بورژوازی به من نزنند، به این عملیات تن دادم [ ج 2:435-434 ] .

میثمی به هنگام ساختن بمب در شب عملیات به شدت مصدوم و برای همیشه از نعمت دو چشم و یک دست محروم و در چنگال ساواک اسیر گردید. وی از موارد شك برانگیزی که طرح می سازد، عدم حضور بهرام آرام در زمان ساختن بمب در منزل بوده است . زیرا به گفته ی او در آن ساعت مشخص وی همیشه در خانه میثمی حضور داشت . نظریه ی هم بندهایش در زندان اوین بوده است که آنها عمداً می خواستند وی را از بین ببرند [ میثمی ج 2:438 ] .

#### ترجیح کار فرهنگی بر فعالیت سیاسی - نظامی

از نکات آموزنده ای که میثمی صادقانه به آن اعتراف نموده ولی گذرا عبور کرده است ، تقدم و افضل بودن کار فرهنگی بر حرکت سیاسی - نظامی است . وی در توضیح حوادث سال 1354 ، گرایش جمع زیادی از جوانان مسلمان به مارکسیسم و جوّ انفعال در بین جمعی از مبارزان مسلمان به موضوع جالبی اشاره می کند :

سال 1353 که ما آن ضربه ی کاری را خوردیم و من از انفرادی اوین به قرنطینه ی قصر منتقل شدم ، یکی از پدیده های که در آنجا توجه ما را به خود جلب می کرد این بود که کتاب های آقای بهشتی و آقای باهنر که به نام تعلیمات دینی تألیف کرده بودند، بسیار مطالب خوبی داشت و به قلم خوب با کیفیت بالایی تدوین شده بود. نوع استدلال های کتاب هم در زمان خودش خیلی جالب بود. بعد که ضربه خورده بودیم و بچه ها مأیوس شده بودند، یک دیدگاه می گفت که اینها کارشان موفق تر و خیلی خوب است . در سطح میلیونها دانش آموز کتاب چاپ می کنند و تأثیر و برد این کار هم بسیار زیاد و مفید است . خوب ، ما چه کار کردیم ، کار ما به برادرکشی تبدیل شد و سازمان ضربه خورد. خلاصه در آن شرایط کار آقای بهشتی و باهنر حسابی گل کرده بود [ میثمی ج 2:301 ] .

پدیده ی شریعتی که از بدو تولد تاکنون کماکان گفتمان و سیطره ی فکری و سیاسی خود را حفظ کرده و در بین نحله های روشنفکری مذهبی پس از گذشت سی سال همچنان مورد توجه افشار مختلف به ویژه جوانان بود، در نگاه رهبری مجاهدین خلق به گونه ی دیگری بازتاب داشت. با وجود آنکه در دهه ی پنجاه بعضی از شاگردان و پیروان شریعتی بر اساس آموزه های آگاهی بخش و ی گرایش به سازمان و عضویت در آن را می پذیرفتند و حتی شریعتی پس از کسب خبر شهادت محبوبه متحیدین و همسرش حسن آلدپوش، در رثای آنها نوار حسن و محبوبه را پر کرده بود، با وجود این بر اساس اخبار واصله، رهبری سازمان در بیرون و درون زندان به گونه ای در تخطئه شریعتی و تضعیف جریان فکری وی تلاش می نمود. در این باره میثمی حقایق را بازگو کرده است:

... اصولاً رجوی از دکتر شریعتی متنفر بود. به یاد دارم سال 1350 در جلسه ای که در خانه ی تیمی گلشن تشکیل شده بود، مهندس فیروزیان و دکتر میلانی از شریعتی دفاع می کردند، ولی مسعود رجوی دکتر شریعتی را فوق ساواک می دانست. رجوی گفت که از سوی رژیم به دکتر پیشنهاد وزارت آموزش و پرورش یا علوم را داده اند، ولی او از ترس اینکه مبادا آبرویش برود نپذیرفته است [ ج 2:188 ].

مسعود رجوی برادری داشت به نام کاظم رجوی که از معتمدین رژیم شاه بود و در سفارت ایران در فرانسه کار می کرد. میثمی می گوید شاید یکی از دلایل مخالفت و دشمنی رجوی با شریعتی اظهار نظر شریعتی در ارتباط با ساواکی بودن کاظم رجوی بوده است. وی می گوید: «شریعتی به پدرش استاد تقی شریعتی و چند نفر دیگر گفته بود که کاظم رجوی ساواکی است» [ ج 2:188 ].

در مورد علل مخالفت بعضی از گروه های سیاسی و رهبری مجاهدین با شریعتی، میثمی دو دلیل عمده ی دیگر مطرح می کند یکی حسادت گروه های سیاسی مبارز نسبت به محصول و کارنامه ی شریعتی که به نحو خیره کننده و جذابی غلبه یافته بود و دیگر آنکه مجاهدین خود را محور همه مبارزین سیاسی می دانستند و هر کس که از آنها نبود یا زیر لوای آنها فعالیت نمی کرد، با علامت سؤال بدرقه می کردند. در مورد شریعتی هم طبیعتاً آنها می خواستند که دکتر زیر چتر مجاهدین فعالیت کند [ میثمی ج 2:189 ].

میثمی در خاطرات خود به نکته ی دیگری نسبت به رفتار نامتعادل و پریشان گونه رجوی اشاره می کند و آن موضع رجوی نسبت به شریعتی پس از پیروزی انقلاب بود. وی می گوید رجوی پس از پیروزی انقلاب تلاش می کرد جوانان طرفدار شریعتی را جذب نماید و این مسئله با آن همه بدگویی در دوران قبل یک عمل غیراخلاقی بود [ ج 2:189 ].

#### انتقاد به خود (سازمان)

شرایط دشوار سالهای پس از تبعید امام خمینی و سرکوب قیام 15 خرداد و تسلط ساواک و نیروهای امنیتی رژیم شاه و مسدود ساختن همه روزنه های فعالیت سیاسی، تعدادی از جوانان مبارز را به عرصه ی عمل زدگی بدون کار فرهنگی و زیربنای فکری وارد ساخت میثمی از این رویکرد تصریحاً و تلویحاً به انتقاد پرداخته است و تحت عنوان «جو عمل زدگی و نیاز به تعمیق» به بحث درباره ی آن می پردازد. وی می گوید با دوستان بحث می کردیم که ما همه باید مثل الجزایریها و ویتنامیها عمل کنیم و خرابکاری و انفجار و این قبیل کارها شروع شود... [ میثمی ج 1:159 ]. وی می گوید در این راستا آن قدر اصرار داشتیم که کار تئوریک (فرهنگی) را کاری عبث و ارتجاعی می دانستیم. «بیشتر در این فکر بودیم که باید کار عملی کرد و کار تئوریک فایده ندارد. حالت انتقام جویی داشتیم» [ میثمی ج 1:159 ]. در حالی که محمد حنیف نژاد از بنیان گذاران سازمان، بیشتر به کار تئوریک معتقد بود و سرانجام تحت فشار نیروهای سازمان و برای آنکه از چریکهای فدایی خلق عقب نماند (قضیه ی سیاهکل) رضایت به کار نظامی داد [ میثمی ج 1:381 ].

میثمی در قسمت دیگری از کتاب خاطرات که به انتقاد به گذشته ی سازمان مجاهدین پرداخته است، نداشتن شعار و هدف مشخص که در پرتو آن بتوان هم از چتر حمایتی بیشتری از توده ها برخوردار باشد و هم قابل دفاع در برابر بازجوها و طرفداران شاه باشد، از نواقص حرکت مجاهدین می دانست. حتی معتقد است که شعار براندازی شاه بدون در نظر گرفتن زیرساختهای فرهنگی و جذب حمایت مردم، هزینه های سنگینی را بر جوانان و بخشی از مردم مسلمان وارد کرد بدون آنکه در برابر این هزینه سنگین، خسارت عمده ای بر رژیم وارد شده باشد. وی آغاز سخن را از انتقاد طاهر احمدزاده در زندان شیراز به عملکرد مجاهدین بیان می کند:

آقای طاهر احمدزاده در زندان به ما می گفت که شما حرکتی ارزشمندی انجام داده اید و شهدای گران قدری را در راه اسلام و آزادی فدا کرده اید و همه اینها البته جای قدردانی و سپاس دارد. ولی شما از داشتن یک شعار مشخص بی بهره اید. آقای احمدی زاده نهضت ملی شدن نفت را مثال می زد و اینکه مصدق ابتدا و از بیرون حاکمیت، شعار ملی کردن صنعت نفت را مطرح نمود و توده ها را بسیج کرد، ولی با همین شعار به درون حاکمیت راه یافت و حتی در بار و شاه و اطرافیان شاه هم در برابر شعار عقب نشینی کردند [ میثمی ج 2:184 ].

میثمی سخن طاهرزاده را تصدیق می کند و می گوید شعار ما براندازی سلطنت بود و نمی توانستیم آن را در برابر بازجو ها مطرح کنیم و اضافه می کند :

بعدها به این نتیجه رسیدیم که ما می توانستیم در مورد احیای قانون اساسی که 92 ماده ی آن در زمینه ی حقوق مردم بود و یا بر مخالفت رژیم با پارلمان تریسم تکیه کنیم ، این کار را نکردیم [ ج 2:185 ] .

میثمی در بخش دیگری از خاطرات خود، نداشتن الگوی جانشین رژیم سلطنتی را معضل بزرگ مجاهدین دانسته و معلوم می شود سازمان با آن همه پرداخت هزینه های سنگین ، دورنمایی از حکومت آینده نداشته و از پس بازجوییهای غافل گیرانه ساواک بر نمی آمده است :

در بازجوییهای سال 1353، بازجو کمالی از من پرسید که الگوی حکومتی شما چیست ؟ کدام کشور را قبول دارید؟ الگوی لیبی را می پذیرید؟ الجزایر را چطور؟ من در آن لحظات پاسخ روشن و قطعی برای پرسشهای او نداشتم . مثلاً جواب می دادم مورد لیبی که انقلاب نبود کودتا بود. الجزایر هم نه کاملاً که تا حدودی قابل قبول است . به کمالی گفتم شاید الگوی ما چیزی شبیه ویتنام باشد [ ج 2:185-184 ] .

در جای دیگر به صراحت می گوید: «الگوی ما در جامعه و یا در جریان بازجویی قابل طرح نبود» [ ج 2:185 ] . در این رابطه میثمی به مبارزین فعلی بحرین اشاره می کند که هم مشی مسلحانه دارند و هم الگو و شعار مشخص در جذب توده ها و هم قابلیت دفاع دارند :

مبارزین بحرین در شرایطی دست به اسلحه برده اند که الگوی روشنی هم ارائه می دهند. آنها می گویند به گفته ی شیخ بحرین ، حدود بیست سال پیش ، کشورداری قانون اساسی و پارلمان بوده است و ما اکنون احیای قانون اساسی و مجلس را خواستاریم . این مبارزان از پشتیبانی اکثریت هم برخوردارند و حتی رادیوهای خارجی هم آنها را اکثریت گروه شیعه خطاب می کنند. از سوی شعارشان هم شیعه گرایانه نیست ، بلکه الگویی ارائه می دهند که در سطح کشور، منطقه و در سطح بین المللی قابل پذیرش است [ میثمی ج 2:185 ] .

#### فرآیند انحراف ایدئولوژیک سازمان

مهم ترین پرسش در مورد سازمان مجاهدین خلق ، چگونگی تغییر مواضع ایدئولوژیک و رویکرد آنان به مارکسیسم است . حادثه بزرگی که بسیاری از نیروها و شخصیتهای مذهبی - سیاسی را شگفت زده کرد در حالی که ساواک و رژیم پهلوی در پس این حادثه به شادی نشستند و شیشه ی عمر سازمان مجاهدین و مشی چریکی را در ایران شکسته و واژگون اعلام نمودند. اما در بخشهای فکری و فرهنگی بحرانهایی فزاینده ای به وجود آمد که بخش مهمی از انرژی روشنفکران و روحانیون مبارز در آن سالها به این موضوع و بازسازی فکری نهضت و بیرون کشیدن مبارزان از بن بست فعالیتهای مبارزاتی و غنی ساختن زیرساختهای فکری و دینی مبارزان مصروف گردید .

#### نظر قطعی امام خمینی (ره)

امام در تاریخ 23 خرداد سال 1358 در دیدار با دانشجویان دانشگاه تهران در حالی که نزدیک به چهار ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود و هنوز شاخه ها و گرایشهای مختلف مجاهدین خلق حضور و فعالیت علنی داشتند و نوعاً نسبت به پیشینه ی انقلاب به اظهاراتی پرداخته بودند که از این طریق شبهات و ابهاماتی پیرامون انقلاب فراهم ساخته بودند، به ناچار امام در طی صحبتهای کوتاهی به سابقه ی ارتباط مجاهدین با ایشان اشاره کردند :

من نجف که بودم ، يك نفر از همین افراد آمد پیش من . قبل از این بود که آن منافقین پیدا بشوند. (7) پیش من ، شاید بیست روز - بعضیها می گفتند 24 روز - مدتی بود پیش من . هر روز [ می ] آمد آنجا، و روزی شاید دو ساعت آمد صحبت کرد از نهج البلاغه ، از قرآن . همه حرفهایش را زد. من يك قدری به نظرم آمد که این وسیله است . نهج البلاغه و قرآن وسیله برای مطلب دیگری است . و شاید باید یادم بیاورم آن مطلبی که مرحوم آسید عبدالمجید همدانی به آن یهودی گفته بود . می گویند یکی یهودی در همدان مسلمان شده بود . بعد خیلی به آداب اسلام پایبند شده بود؛ خیلی زیاد! این موجب سوءظن مرحوم آسید عبدالمجید که یکی از علمای همدان بود شده بود که این قضیه چیست . يك وقت خواسته بودش ، گفته بود که تو مرا می شناسی ؟ گفت : بله . گفت : من کی ام ؟ گفت : شما آقای آسید عبدالمجید . گفت : من از اولاد پیغمبرم ؟ گفت : بله . تو کی ؟ من يك یهودی بودم ، پدرام یهودی بودند و تازه مسلمان شده ام . گفته بود نکته اینکه تو تازه مسلمان که همه پدرانت هم یهودی بودند و من هم سید و اولاد پیغمبر و ملا و این چیزها، تو از من بیشتر مقدسی ، این نکته این چیست ؟ من شنیدم که یهودی گذاشت و رفت ! معلوم شد حقه زده . يك قضیه ای بوده . می خواسته با صورت اسلامی کارش را بکند.

یهودیه‌ها این گونه کارهاست. من به نظرم آمد که این قضیه ... این قدر نهج البلاغه و خوب، من هم يك طلبه هستم؛ من این قدر نهج البلاغه خوان و قرآن و اینها نبودم که ایشان بود! ده - بیست روز ماند. من گوش کردم به حرفهایش، جواب به او ندادم؛ همه اش گوش کردم و آمده بود که تأیید بگیرد از من، من همان گوش کردم و يك کلمه هم جواب ندادم. فقط اینکه گفت که ما می خواهیم که قیام مسلحانه بکنیم، من گفتم نه، قیام مسلحانه حالا وقتش نیست؛ و شما نیروی خودتان را از دست می دهید و کاری هم ازتان نمی آید. دیگر بیش از این من به او چیزی نگفتم. او می خواست من تأییدش بکنم. بعد هم معلوم شد که مسئله همان طور ها بوده. بعد هم که آقایان آمدند، از ایران هم برای آنها اشخاصی سفارش کرده بودند که اینها را تأیید کنید، اینها مردم کذایی هستند، فلان، مع ذلك من باور نکردم. حتی از آقایان خیلی محترم تهران سفارش کرده بودند که اینها مردم چطور هستند؛ و من باورم نیامده بود. اینهایی که این قدر از قرآن و از نهج البلاغه و از دیانت زیاد دم می زنند و بعد فقرات قرآن را يك جور دیگر غیر از آنچه که باید معنا می کنند، اینها را نمی توانیم ما خیلی رویشان اطمینان داشته باشیم. فقرات نهج البلاغه را يك جور دیگر غیر از آنچه که باید معنا می کنند، اینها را نمی توانیم ما خیلی رویشان اطمینان داشته باشیم. این «بعثی» های عراق همین فقرات نهج البلاغه را که امثال اینها استشهاد می کنند، آنها هم در چیزها می نویسند و در پلاکاردشان می نویسند و منتشر می کنند. همین فقرات نهج البلاغه را! این بعثیهایی که اصلاً کاری به این مسائل ندارند اینها را می نویسند و به دیوار نجف و به خیابانهای نجف منتشر می کنند... لکن ما نمی توانیم به آنها اعتقاد کنیم؛ به آنها نمی شود اعتماد کرد [ صحیفه ی امام ج 8: 143-145 ].

یکسال بعد در حالی که جوّ عمومی کشور به شدت ملتهب بود و از ناحیه ی گروهکها و احزاب سیاسی مخالف، مردم به شورش و اعتراضات گسترده دعوت می شدند و این التهاب بیشتر در مناطق سنی نشین غرب، شمال، جنوب و همچنین در محیط کارگری و دانشجویی دامن زده می شد، مجدداً امام نکاتی را راجع به مجاهدین خلق که اینک زمام امور آنها در دست مسعود رجوی بود، یادآوری نمودند. این سخنرانی در تاریخ چهار تیر ماه سال 1359 و در دیدار اعضای شوراهای اسلامی کارگران ایران انجام شد [ صحیفه ی امام ج 12: 465 ]. محتوای سخنرانی مطابق با سخنرانی قبل است، اما دو سه نکته جدید را در بردارد که با توضیح شاهدان مطالب تکمیل می گردد:

اینها می خواستند من را گول بزنند. من نجف بودم، اینها آمده بودند که من را گول بزنند. بیست و چند روز - بعضیها می گفتند 24 روز من حالا عددش را نمی دانم - بعضی از این آقایانی که ادعای اسلامی می کنند، آمدند در نجف، [ یکی ] شان بیست و چند روز آمد در يك جایی، من فرصت دادم به او حرفهایش را بزنند. آن به خیال خودش که حالا من را می خواهد اغفال کند. مع الاسف، از ایران هم بعضی از آقایان که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند - خداوند رحمتشان کند آنها هم اغفال کرده بودند آنها را - آنها هم به کاغذ سفارش نوشته بودند. بعضی از آقایان محترم، بعضی از علماء، آنها هم به من کاغذ نوشته بودند که اینها **نَهْمُ قَدِيهٌ**؛ (8) قضیه اصحاب کف. من گوش کردم به حرفهای اینها که ببینم اینها چه می گویند. تمام حرفهایشان هم از قرآن بود و از نهج البلاغه، تمام حرفها [ صحیفه ی امام ج 12: 465 ].

مام همان داستان یهودی و سید عبدالمجید همدانی را مجدداً تکرار کردند و در ادامه اضافه نمودند:

اینکه آمد بیست و چند روز آنجا و تماش از نهج البلاغه و تماش از قرآن صحبت می کرد، من در ذهنم آمد که نه، این آقا هم همان است! والا خوب، تو اعتقاد به خدا و اعتقاد به چیزهایی که داری، چرا می آیی پیش من؟ من که نه خدا هستم، نه پیغمبر، نه امام، من يك طلبه ام در نجف. این آمده بود که من را بازی بدهد؛ من همراهی کنم با آنها. من هیچ راجع به اینها حرف نزد، همه اش را گوش کردم. فقط يك کلمه را که گفت «ما می خواهیم قیام مسلحانه بکنیم»، گفتم: نه، شما نمی توانید قیام مسلحانه بکنید. بی خود خودتان را به باد ندهید [ صحیفه ی امام ج 12: 446 ]

#### اظهارات دعایی و مجاهدین مارکسیست

بقایای مجاهدین اولیه که اینک در قالب گروه «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه ی کارگر» در آغاز پیروزی انقلاب فعالیت سیاسی می کردند، پس از اظهارات امام در طی چند جلسه مصاحبه با نشریه ی پیکار (ارگان سازمان پیکار) به قضیه ی ملاقاتهایی که در سال 1349 تا 1351 با امام داشتند، پرداخته و توضیحات مشروحی را ارائه کردند. همچنین سید محمود دعایی از نزدیکان دفتر امام در نجف در طی مصاحبه ای با (صدای جمهوری اسلامی) به جزئیات بیشتری اشاره نموده است. هر سه مصاحبه (دعایی، روحانی، حق شناس) پس از سخنرانی تیر ماه سال 1359 امام منتشر گردید. دعایی در این مصاحبه خود را سمپات و بالاتر از سمپات مجاهدین خلق در آن دوران، و به عنوان فردی که بیشترین تلاش و تماس را با آنها داشته معرفی کرده و مطالب مهمی را گزارش کرده است:

من در جریان تماس مجاهدین خلق با امام، چندین سال سمپات، و یا بالاتر، در ارتباط با این سازمان بودم و با آنها همکاری کردم، کمک کردم و دقیقاً در جریان برخی تبلیغات و تاکتیکهای آنها قرار گرفتم و اطلاعات دقیق تری را دارم [ جعفریان 1381 ].

در ارائه ی مصاحبه، دعایی به اولین برخورد نماینده ی مجاهدین با امام و به آن حادثه ی هوپیماری اشاره می کند. در سال 1349

که 9 نفر از کادرهای بالایی مجاهدین هوایی را در مسیر دبی - بندرعباس به بغداد آوردند و چون بعضیها به آنها اعتماد نداشتند و آنها را زیر شکنجه قرار داده بودند، نماینده‌ی سازمان - تراب حق شناس - که از قبل مورد اعتماد دعایی بود با توصیه نامه‌ای از طرف آیت‌الله طالقانی خدمت امام رسید و در صدرنامه که به صورت نامرئی بود و با مواد مرئی شده بود، آقای طالقانی از آیه‌ی شریفه **اَتُّهُمْ فِیَّهِ اَمَدُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًی** [ کهف : 13 ] . استفاده کرده بودند .

این ملاقات به واسطه‌ی آقای دعایی انجام گرفت . امام در این جلسه موضوع را قابل تأمل و بررسی اعلام نموده و جواب را به روز بعد موکول می‌کنند. روز بعد اعلام می‌دارند من نمی‌توانم کاری انجام بدهم . چون رسماً من باید چیزی از مسئولین عراقیها برای آزادی اینها بخواهم و بعداً آنها نیز چیزی از من خواهند خواست و بنده نمی‌توانم با عراقیها دادوستد را آغاز کنم و حق شناس هم گفت که به امام حق می‌دهم و قرار شد که شخصاً ترتیبی بدهم که بتوانم با آن 9 نفر ملاقاتی بکنم و از سلامت آنها به تراب حق شناس خبر بدهم [ جعفریان 1381: 374 ] .

با تلاش دعایی دیدار وی با 9 نفر اسیر بعضیها در خانه پناهیان، ژنرال فراری و جانشین تیمور بختیار در عراق، در شرایطی صورت می‌گیرد که سازمان الفتح اعتماد عراقیها را نسبت به آزادی 9 نفر جلب می‌کند. در این دیدار دعایی زیرکانه و به صورت مخفیانه در حالی که با تک تک آنها را به روشنی نشان داد، به خوبی حقانیت شناخت امام نسبت به ماهیت تفکر و ایدئولوژی و رفتار سیاسی آنان را اثبات می‌نماید .

#### نتیجه

نزدیک به چهل سال پیش جوانانی به صورت خودبنیاد در حالی که پیشینه‌ی مبارزات سیاسی و اجتماعی و بعضاً زندان سیاسی را در کارنامه‌ی خود داشتند، بدون اتکا به بخش روحانیت و با رد شیوه‌های تعلیمی و حتی مبارزاتی آنان، دست به تشکیل و تأسیس گروهی زدند که با صرف هزینه‌های سنگین از جمله سپردن جوانان به جوخه‌های اعدام و تحمل زندانهای مخوف شاه همراه با ننگه‌های سبوعانه، نهایتاً دسته‌ای با تغییر ایدئولوژی به مارکسیسم و سپس نیهیلیسم و پوچی رو آوردند. دیگری بعد از انقلاب و بعد از بازسازی به دامن دشمنان میهن اسلامی و صدام حسین پناه بردند. در آن اوضاع و انفساء اندک افرادی هم با کنار کشیدن خود از این جریان به بازگویی حقایق و نقد سیر گذشته پرداختند و زوایای تاریکی از این اسرار خانه را روشن ساختند. لطف‌الله میثمی، نژاد حسینی، احمد احمد و اعضا و هواداران دیگری که امید است با انتشار خاطرات و اسناد مربوط به آنان، کتاب تاریخ معاصر ایران و نهضت اسلامی چند دهه‌ی اخیر بیش از پیش کامل تر و غنی تر در اختیار پژوهشگران و علاقه‌مندان به این حوزه‌ی مطالعاتی قرار گیرد .

در این میانه نظریات و دیدگاههای رهبر فقید انقلاب اسلامی امام خمینی که در دوران شیفتگی و جذابیت سازمان مجاهدین منحصرأ مطرح گردیده بود، همچنان می‌تواند راهنمای پژوهش و مطالعه محققان علوم سیاسی و تاریخ معاصر ایران قرار گیرد . (9)

#### منابع

- امام خمینی، روح‌الله، صحیفه‌ی امام، (1378). تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی .
- جعفریان، رسول . (1381). جریانها و جنبشهای مذهبی، سیاسی ایران (سالهای 1357 - 1320). پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی .
- روزنامه‌ی پیکار، ارگان سازمان پیکار .
- میثمی، لطف‌الله . (بی‌تا)، از نهضت آزادی تا مجاهدین (خاطرات )، نشر صمدیه .
- (1382). آنها که رفتند، نشر صمدیه .
- نجات حسینی، محسن . (1379)، برفراز خلیج فارس (خاطرات )، تهران: نشر نی .

1. یکی از شخصیت‌هایی که در زهد و پارسایی کم نظیر بود و در اوایل انقلاب به عنوان معاون وزیر کشاورزی دولت موقت انجام وظیفه می‌کرد. نامبرده در بحثهای معارف اسلامی صاحب رأی و نظر بود .

2. منظور سيدمرتضي صمديه لباف كه در سال 1354 و در يك قرار خونين توسط رهبري ماركسيست سازمان زخمي و در چنگال رژيم اعدام شد. [ ميثمي ج 2:335 ] .
3. مصطفي ، نام مستعار ناصر انتظار مهدي است [ ميثمي ج 2:333 ] .
4. وي در اول انقلاب مجري برنامه ي تفسير قرآن آيت الله طالقاني بود. هم اكنون نماينده ي ايران در يونسكو است .
5. محمد توسلي از اعضاي قديمي و فعلي نهضت آزادي ايران است .
6. محمد غرضي از مؤسسين كميته ي امداد انقلاب اسلامي و وزير كابينه ي هاشمي رفسنجاني و عضو اولين شوراي شهر تهران .
7. اشاره به جريان کودتاگران سازمان در سال 1354 به رهبري تقي شيرازي .
8. « اينها جوانمرداني هستند». اشاره به آيه ي 13 از سوره ي كهف .
9. محسن بهشتي سرشت ، امام خميني و سازمان مجاهدين خلق ، فصلنامه متين ، قم ، شماره 29 و 28 ، زمستان 84 .